

دوفصلنامه علمی ترویجی سلفی پژوهی، سال سوم ♦ شماره ۵ ♦ بهار و تابستان ۱۳۹۶
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۲/۱۲ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۰۵/۰۸ ♦ صفحات: ۱۳۱-۱۱۱

بررسی تطبیقی تشبیه و تنزیه خداوند نزد مسلمانان و وهابیت

مصطفی مهاجر*

سید مهدی علیزاده موسوی**

چکیده

یکی از مهم‌ترین مسائل اختلافی میان مسلمانان و وهابیت، عقیده توحید است. با نگاهی به سخنان وهابیت در توحید اسماء و صفات الهی و تصریح سخن بزرگان اهل سنت، اعتقاد وهابیون به تجسیم و تشبیه ثابت می‌شود. به چالش کشیده شدن وهابیون در دفاع از اعتقاداتشان می‌تواند پرده از حقیقت اعتقاد آنان به تجسیم و تشبیه بردارد؛ چراکه کوشیده‌اند با عبارت‌پردازی در این موضوع، خود را از این اتهام مبرا کنند.

دلیل اعتقاد وهابیون به تجسیم و تشبیه، برخی مبانی همچون: نفی مَجاز در قرآن و جزء آیات محکّمات شمردن صفات خبری و حجّیت و پیروی از فهم سلف می‌باشد؛ درحالی‌که این مبانی برخلاف ادلّه قطعیّه هستند. وهابیون معتقدند که این عقیده توحید در اسماء و صفات الهی، با عقیده دیگر مسلمانان یعنی اشاعره و ماتریدیه (که امروز همه اهل سنت را تشکیل می‌دهند) معتزله، شیعه و ... فرق می‌کند. از این رو تنها خود را موحد و اهل سنت واقعی می‌دانند.

کلیدواژه‌ها: توحید؛ اسماء و صفات؛ وهابیت؛ اهل سنت؛ تجسیم؛ تشبیه.

* پژوهشگر مؤسسه دارالاعلام لمدرسة اهل البيت (علیهم السلام) و کارشناس ارشد مذاهب اسلامی.

** رئیس مؤسسه بین‌المللی البیان للتوسل والتأصیل.

مقدمه

محور اساسی دعوت همه پیامبران الهی و یکی از مهم‌ترین مسائل اعتقادی و دینی، مسئله توحید است. بسیاری از مسلمانان در مسئله توحید با پی‌روی از آیات قرآن و روایات نبوی به توحید دست یافته و بعضی مانند وهابیت دچار تشبیه و تجسیم شده‌اند. آن‌ها با پذیرش ظاهری اسماء و صفات الهی، به این حقیقت معترفند که همه این صفات (مانند دست، صورت و ...) در مورد پروردگار، صفات کمال می‌باشد و تنها کیفیت آن را نفی می‌کنند. از این‌رو وهابیون معتقدند که مسلک آن‌ها، مسلک اهل سنت واقعی است و دیگر فرقه‌ها مانند: اشاعره، ماتریدیة، معتزله و شیعه به بیراهه رفته‌اند. در مقابل، از همان ابتدا عالمان اهل سنت دست به قلم برده و انحراف آن‌ها را در مسئله توحید ثابت کرده‌اند. این نوشتار برای نشان دادن تقابل مسلک وهابیت در برابر مسلمانان می‌باشد.

ابتدا با بررسی سخنان وهابیون و سخنان بزرگان اهل سنت، نظریه تجسیم و تشبیه را اثبات می‌کنیم و در ادامه، مبانی آن‌ها را نقد خواهیم کرد.

اثبات قول تجسیم در نظر وهابیت

بسیاری از افکار و عقاید وهابیت، در سخنان ابن تیمیه (قرن هفتم) ریشه دارد و تا به امروز پیروان وی، سخنانانش را بدون بازبینی مجدد در کتب خود تکرار می‌کنند. برای اثبات قول تجسیم، ابتدا ادعای وهابیت بیان می‌شود، سپس سخنان علمای اهل سنت که تجسیم را از کلمات آن‌ها استفاده کرده‌اند، بازگو خواهد شد.

۱. سخنان وهابیت

الف) ابن تیمیه

ابن تیمیه اگرچه از به کار بردن لفظ «تجسیم» در بیان اعتقاداتش پرهیز می‌کند، ولی معتقد است که قائلین نفی جسمانیت پروردگار، مورد نکوهش سلف و پیشوایان هستند.^۱ وی ادعا می‌کند می‌تواند با کسانی که به دلیل عقلی، جسمانیت پرودگار را نفی

۱. ابن تیمیه، احمد، بیان تلبیس الجهمیة، ج ۱، ص ۳۷۲.

کرده‌اند، مناظره کند و تجسیم خدا را با دلیل عقلی ثابت کند. سپس هر دو قول (جسم بودن یا جسم نبودن خدا) را بدعت دانسته و معتقد است که بدعت قول به جسمانیت پروردگار، خفیف‌تر از بدعت در قول نفی تجسیم است؛ چراکه قول اثبات تجسیم، موضوعی است که نصوص هم آن را تثبیت کرده است؛ درحالی‌که قول به نفی تجسیم، مخالف نصوص است و چیزی که مخالف نصوص باشد، به اتفاق مسلمین بدعت است.^۱ ابن تیمیه خداوند را دارای جسم بسیط غیر مرکب می‌داند^۲ و خصایص جسمانیت را برای خداوند برمی‌شمارد. برای نمونه:

۱. خدا را دارای قابلیت اشاره، مکان و جهت می‌داند؛ چنان‌که می‌نویسد:

گاهی مقصود از جسم، یعنی آن چیزی که می‌شود به آن اشاره کرد یا آن را مشاهده کرد یا حامل صفات است. خداوند نیز در آخرت دیده می‌شود و مردم هنگام دعا با دست و قلب و صورت و چشمانشان به او اشاره می‌کنند. اگر منظور کسانی که می‌گویند خدا جسم نیست، این معناست، جسمیت به این معنا برای خداوند ثابت است و نقل و عقل بر آن دلالت دارند.^۳

۲. خدا را محدود می‌داند:

به اعتقاد ابن تیمیه چون خداوند دارای جسم است، باید محدود باشد؛ وگرنه لازم می‌آید که در دیگر اشیاء حلول کرده باشد. ابن تیمیه در برابر قول جهمیه که معتقدند خداوند محدود نیست، می‌نویسد:

جهمیه معتقدند خالق از مخلوقات تمیز داده نمی‌شود؛ پس صفاتی که موجب تمیز از مخلوقات می‌شود را انکار می‌کنند؛ تا جایی که معتزله می‌گویند خالق مبانیت با غیرش ندارد؛ یا آن را با صفت عدم توصیف می‌کنند و می‌گویند نه در داخل و خارج عالم است؛ یا او را حال در مخلوقات ذکر کرده‌اند.^۴

ب) محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب در کتاب التوحید، روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورده است: یکی از دانشمندان یهود نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: ای محمد! ما یافتیم که

۱. ابن تیمیه، احمد، درء تعارض العقل والنقل، ج ۱، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

۲. «فمن قال: إنَّ الله جسم، وأراد بالجسم هذا المركب، فهو مخطئ في ذلك، و من قصد نفي هذا التركيب عن الله، فقد أصاب في نفيه عن الله، لكن ينبغي أن يذكر عبارة تبيين مقصوده». (ابن تیمیه، احمد، شرح حدیث الزول، ص ۶۹).

۳. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبویة، ج ۲، ص ۱۳۴.

۴. ابن تیمیه، احمد، بیان تلبیس الجهمیه، ج ۳، ص ۴۳.



خدا آسمان‌ها را در یک انگشت، زمین‌ها را در یک انگشت، درختان را در یک انگشت، آب را در یک انگشت، خاک را در یک انگشت و بقیه خلق را در یک انگشت قرار می‌دهد و می‌گوید: من پادشاهم. پیامبر ﷺ چنان تبسمی فرمودند که دندان‌هایشان ظاهر شد؛ برای تأیید کلام آن دانشمند یهودی. سپس این آیه را خواندند: «و خدا را آن‌گونه که سزاوار اوست، نشناختند؛ درحالی‌که زمین در روز قیامت یکسره در قبضه قدرت اوست...»

مؤلف ذیل این روایت در مسئله دوم و سوم می‌نویسد:

این علوم نزد یهود تا زمان پیامبر ﷺ مانده بود و آنرا (صفات خبری، مثل انگشت داشتن خدا را) انکار و تأویل هم نکرده‌اند و پیامبر ﷺ گفتار یهودی را تصدیق کرد و قرآن هم به تقریر آن نازل شد.^۱

سپس وی در مسئله پنجم تصریح می‌کند که خدا دو دست چپ و راست دارد.

ج) ابن عثیمین

ابن عثیمین یکی از سرشناس‌ترین شیوخ وهابی معاصر، در بررسی ادله عقلی نافین رؤیت پروردگار، به جسمانیت پروردگار تصریح دارد و معتقد است که هیچ مذمتی در کتاب و سنت نبوی در عقیده به تجسیم وجود ندارد. وی می‌نویسد:

کسانی که رؤیت پروردگار را با ادله عقلی نفی کرده‌اند، می‌گویند: لازمه رؤیت خداوند، داشتن جسم است؛ درحالی‌که جسم داشتش ممتنع است؛ چراکه مستلزم تشبیه و تمثیل است. در رد این دلیل می‌گوییم: اگر لازمه رؤیت پروردگار، جسم داشتن اوست، معتقد به جسم داشتن او نیز می‌شویم؛ ولی ما به علم یقین می‌دانیم که جسم وی مانند جسم دیگر مخلوقات نیست؛ چراکه در قرآن فرموده است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۲

ابن عثیمین می‌پذیرد که لازمه رؤیت، داشتن جسم برای پروردگار است؛ ازاین‌رو از پذیرفتن ملزوم که جسمانیت خداوند است، هیچ ابایی ندارد.

د) هیئت عالی إفتاء عربستان سعودی

یکی از لوازم جسمانیت پروردگار، محدود بودن اوست. لذا هیئت عالی إفتاء عربستان سعودی در پاسخ به این پرسش که آیا خداوند می‌تواند همه جا باشد، گفتند: هر کس معتقد باشد که خداوند همه‌جا هست، حلولی است، و این سخن

۱. ابن عبدالوهاب، محمد، کتاب التوحید، ص ۱۵۰.

۲. ابن عثیمین، محمد بن صالح، شرح العقيدة الواسطية، ص ۴۵۸.

مردود است؛ زیرا ادله‌ای که دلالت بر علوّ پروردگار و این‌که او بر عرش استقرار دارد و جدای از خلق است، این سخن را نفی می‌کند. چنین فردی اگر آنچه در کتاب و سنت بر آن دلالت دارد را نپذیرفت، کافر و مرتد است.^۱

۲. سخنان علمای اهل سنت

با توجه به سخنان ابن تیمیه، پایه‌گذار فکری وهابیت، نتیجه‌ای جز تجسیم از سخنان وی نمی‌توان گرفت؛ از این رو در تاریخ زندگی ابن تیمیه، علمای اهل سنت در مقابل افکار و سخنان وی قیام کرده^۲ و او را به زندان انداختند؛ چنان‌که ابوالفداء در تاریخ خود می‌نویسد:

در سال ۷۰۵ هـ ابن تیمیه از دمشق به مصر احضار گردید و پس از محاکمه، وی را دستگیر و به سبب عقیده‌اش زندانی کردند؛ زیرا او معتقد به تجسیم بود.^۳

بعضی چون امام سبکی، ابن تیمیه را کافر دانستند^۴ و به دستور قاضی شافعی در دمشق اعلام کردند که هرکس به عقاید ابن تیمیه معتقد باشد، خون و مالش حلال است.^۵ بسیاری از بزرگان و علمای اهل سنت از همان ابتدا در برابر قول تجسیم ابن تیمیه ایستادگی کرده و دست به قلم بردند؛ چنان‌که ابن حجر هیتمی گفته است بسیاری از علما ابن تیمیه را تکفیر کرده‌اند؛ چراکه او خداوند را دارای جهت، دست، پا و ... دانسته است.^۶ ابن حجر عسقلانی نیز در کتابش از رویکرد علمای اهل سنت به تجسیم ابن تیمیه خبر داده و گفته است که ابن تیمیه در کتاب‌هایش بر تجسیم تصریح کرده است؛ مثلاً: قائل به صفت ید، قدم و ... به صورت حقیقی برای خداوند گشته و این‌که خداوند روی عرش به ذات خودش تکیه داده است.^۷

حصنی دمشقی نیز بر این باور است که ابن تیمیه در آثارش به جای ترویج اعتقادات صحیح اسلامی و هدایت مسلمانان، به تنقیص خداوند پرداخته و تجسیم و تشبیه

۱. دویش، أحمد بن عبدالرزاق، فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۳، ص ۲۱۸.

۲. قضاعی عزامی شافعی، سلامه، فرقان القرآن، ص ۲.

۳. ابوالفداء، إسماعیل بن علی، المختصر فی أخبار البشر، ج ۴، ص ۵۲.

۴. حصنی دمشقی، أبوبکر، دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۸۰.

۵. عسقلانی، ابن حجر، الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۴۷.

۶. هیتمی، ابن حجر، حاشیة العلامة ابن حجر الهیتمی علی شرح الإيضاح، ص ۴۸۹.

۷. عسقلانی، ابن حجر، الدرر الكامنة، ج ۱، ص ۱۵۵.



پروردگار به مخلوقات در کُتَب وی وجود دارد.^۱ محمّد امین کردی شافعی «تشبیه، تجسیم و اعتقاد به جهت و مکان در حق خداوند» را از بدعت‌های یهودیان در قرن‌های پیشین دانسته است. وی به بدعتی که ابن تیمیه در قرن هشتم پدید آورد، اشاره می‌کند، که علمای اهل سنت در برابر آن قیام کردند.^۲

اثبات تشبیه در نظر وهابیت

ترجیح بند سخن وهابیون از بدو تأسیس این فرقه تا عصر حاضر، در باب صفات خبری، عبارت «إثبات ما أثبتته من الصفات من غیر تحریف ولا تعطیل ومن غیر تکییف ولا تمثیل» است که از ابن تیمیه صادر شده^۳ و این قول را به سلف از امت نسبت داده است.^۴ از این عبارت، فقط استفاده می‌شود که وهابیون مثلیت را نفی کرده‌اند، ولی تشبیه را نفی نکرده‌اند.^۵ میان تمثیل و تشبیه تفاوت وجود دارد. تمثیل مشابهت تامه بین دو شیء است، ولی تشبیه به صرف وجود شباهت بین دو شیء اطلاق می‌گردد. از این رو در سخنان وهابیون مثلیت، شریک، نظیر، عدل داشتن یا تشبیه مطلق، نهی شده، ولی تشبیه مقید نفی نشده است. گواه این مطلب، عبارات وهابیون در این باره می‌باشد.

الف) سخنان ابن تیمیه

ابن تیمیه معتقد است که نفی تشبیه به صورت مطلق، تعطیل و انکار پروردگار است. وی سپس به غلط، چنین عقیده‌ای را به همه مسلمانان نسبت می‌دهد و بیان می‌کند که اثبات تشبیه نیز به صورت مطلق، قرار دادن شریک برای خداوند است، که بعضی آنرا نمی‌فهمند. وی در ادامه تصریح می‌کند: آنچه در نصوص نفی شده، «مثل، کفو، شریک» داشتن است؛ ولی لفظ شباهت در کلام اصحاب پیامبر و تابعین آن‌ها اثبات شده است.^۶

او اشاره می‌کند که آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» مثلیت را به صورت مطلق و مقید نفی

۱. حصنی دمشقی، ابوبکر، دفع الشبه عن الرسول، ص ۱۲۵.
۲. قضاعی عزامی شافعی، سلامه، فرقان القرآن، ص ۲.
۳. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۳۰.
۴. همان، ج ۱۲، ص ۴۶۶ و ۵۷۵؛ همو، شرح العقیده الأصفهانیة، ص ۴۱.
۵. حیدری، سید کمال، التوحید عند الشیخ ابن تیمیه، ص ۴۲۵.
۶. ابن تیمیه، احمد، بیان تلبیس الجهمیة، ج ۶، ص ۴۸۴ و ۴۸۵.

می‌کند و در قرآن نیز «ند، کفو، شریک» و مانند این اسماء از خداوند نفی شده است، که به آیاتی همچون: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾ و ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ اشاره می‌کند.^۱ در ادامه بیان می‌کند که در قرآن، سنت، سخن صحابه و تابعین و اکابر از اتباع تابعین، مشبهه و تشبیه و مذهب تشبیه نکوهش نشده و اگر نکوهشی هم مشهور شده، از جهت جهمیّه بوده است.^۲

وی در جای دیگری تصریح می‌کند که اسم «مشبهه» در کتاب، سنت و سخن صحابه و تابعین نکوهش نشده و فقط طایفه‌ای از سلف مانند «عبدالرحمن بن مهدی، یزید بن هارون، أحمد بن حنبل» و غیره، به نکوهش «مشبهه» پرداخته‌اند؛ به این دلیل که مخالف کتاب و سنت می‌باشد، و این برای آن است که در لفظ تشبیه، اجمال و اشتراک و ایهام وجود دارد؛ برخلاف لفظ تمثیل که در آن ابهامی وجود ندارد و قرآن بر نفی آن دلالت دارد.^۳

ب) دیگر علمای وهابیت

در سخن دیگر علمای وهابیت نیز میان تشبیه و تمثیل تفکیک شده است؛ چنان‌که بن جبرین می‌نویسد: تمثیل من کل وجه، مثل دیگری است؛ ولی در تشبیه، وجه شباهت و نزدیکی کفایت می‌کند؛ از این رو تمثیل ابلغ و رساتر است.^۴

ابن عثیمین نیز درباره این که آیا تعبیر به تمثیل اولویت دارد یا تعبیر به تشبیه، بر آن است که تعبیر بر تمثیل اولویت دارد و برای آن سه دلیل آورده است: اول این که نفی تمثیل، آن چیزی است در قرآن وارد شده؛ برخلاف لفظ تشبیه که تعبیر انسانی است؛ از این رو تعبیر قرآنی مقدم است؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾. ثانیاً نفی علی الاطلاق تشبیه، درست نیست؛ چراکه در بین دو شیء قدر مشترک وجود دارد؛ اگرچه در حقیقت آن اختلاف وجود داشته باشد.^۵

او در پرسش بعدی نیز به فرق بین تشبیه و تمثیل پرداخته و برای نفی تمثیل، دو آیه

۱. همان، ج ۶، ص ۴۸۷.

۲. همان، ص ۴۹۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۳۸۷.

۴. بن جبرین، عبدالله، التعليقات علی متن لمعة الاعتقاد، ص ۳۹.

۵. ابن عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی و رسائل، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.



«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» و «فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ» را بیان می‌کند و می‌گوید خداوند نفرموده است: «لیس کشبیه شیء» و «فلا تضربوا لله الأشباه» تا نفی تشبیه کرده باشد.^۱

وی در کتاب دیگرش می‌نویسد:

لأنك لو قلت إنها صورة الرب عز وجل لمثلت الله بخلقه، لأن صورة الشيء مطابقة له، وهذا تمثيل وجوابنا على هذا أن نقول: لو أعطيت النصوص حقها لقلت خلق الله آدم على صورة الله، لكن ليس كمثل الله شيء؛
اگر بگویم (که وقتی) صورت به خداوند نسبت داده شود، مثل و مانند مخلوقات می‌شود، چراکه صورت شیء مطابق با آن است و این تمثیل است، می‌گویم: بنابر حدیث «خلق الله آدم على صورة الله» صورت پروردگار شبیه به خلق است، ولیکن مثل خدا شیء نیست.^۲

و در جای دیگر می‌نویسد: «خداوند وجه، عین، دست، پا دارد؛ ولی لازمه‌اش مماثلت با انسان نیست.» و در ادامه می‌نویسد: «فهنالك شيء من الشبه لكنه ليس على سبيل المماثلة».^۳

از این رو وهابیون مثلیت را نفی کرده‌اند و تشبیه را نفی نکرده‌اند.

تلاش وهابیون برای فرار از قول تجسیم و تشبیه

یکی از مسائلی که به روشنی در کتب وهابیت به چشم می‌خورد، تلاش آنان برای رفع اتهام از عقیده به تجسیم است. این موضوع حتی وهابیون معاصر را به چالش کشیده و آن‌ها مجبور شده‌اند با حفظ سخنان و افکار بزرگان‌شان، در دفاع از خود دست به قلم ببرند. به چالش کشیده شدن وهابیون، بهترین دلیل بر مجسمه بودن افکار آن‌هاست. در ذیل به چند نمونه اشاره می‌شود:

الف) عبدالله الغصن

وی در کتابش در «المطلب الأول: دعوى أنّ شيخ الإسلام مجسّم ومشبّه»، به دفاع از ابن تیمیه پرداخته و سخنان ده نفر از عالمانی که او را متهم به تجسیم کرده‌اند، آورده است. برای نمونه می‌نویسد: «فمنها: رميه بأنه مجسم كما قال الحصني: والحاصل أنه

۱. همان، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. ابن عثيمين، محمد بن صالح، شرح الأربعين النووية، ص ۳۶ و ۳۷.

۳. ابن عثيمين، محمد بن صالح، شرح العقيدة الواسطية، ص ۱۱۰.

وأتباعه من الغلاة في التشبيه والتجسيم».^۱ سپس برای رفع این اتهام تلاش می‌کند. آیا صحیح است سخن همه بزرگان را تهمت تلقی کنیم؟!

ب) ابراهیم بریکان

او در کتابش فصلی جداگانه به نام «ابن تیمیه والتهم الموجهة اليه» نوشته است.^۲ وی در این موضوع در دفاع از اتهام تشبیه گفته است که در کتب ابن تیمیه هیچ سخنی از تشبیه مذموم وجود ندارد.^۳ وی برای دفاع، خود را در محذور دیگری قرار داده و تشبیه را به مذموم و ممدوح تقسیم‌بندی کرده است!

ج) ابن عثیمین

او در کتابش می‌نویسد: «می‌گویند شما مجسمه‌اید؛ مجسمه چیست و چگونه است؟ این کلمه «تجسیم» در هیچ جای قرآن و روایات نبوی، نه نفی و نه اثبات شده است. پس چرا اذهان مان را خسته و اذیت کنیم؟!» و در ادامه بیان می‌کند که اگر منظور از جسم، جسمانیته‌ی مانند انسان است که احتیاج به اجزاء دارد، این لایق ذات پروردگار نیست؛ ولی اگر منظور ذات حق تعالی است، صفات کمال لایق اوست.^۴ بنابراین ابن عثیمین جسمانیت خداوند را آن‌گونه که لایق ذات اوست، اثبات می‌کند.

د) هیئت عالی إفتاء عربستان سعودی

آن‌ها در دفاع از انتساب قول تجسیم به ابن تیمیه، مُستشکل را بدعت‌گذار دانسته‌اند، چنان‌که می‌گویند:

اهل بدعت مانند جهمیّه و معتزله، کسی که اسماء و صفات خداوند را همان‌گونه که لایق ذات اوست، اثبات کند، مجسمه و مشبّه می‌دانند و هم‌چنین اشاعره درباره‌ی کسی که صفات را تأویل کند، مجسمه می‌دانند.^۵

وهابیت برای فرار از اتهام تجسیم و تشبیه، از چند روش استفاده کرده‌اند که در ذیل به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. غصن، عبدالله، دعاوی المناوین، ص ۱۳۹.

۲. بریکان، ابراهیم، منهج شیخ الاسلام ابن تیمیه، ج ۲، ص ۷۸۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۷۸۹.

۴. ابن عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی و رسائل، ج ۵، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۵. دویش، أحمد بن عبدالرزاق، فتاوی اللجنة الدائمة، ج ۳، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.



تلازم میان تمثیل و تجسیم

وهابیون از ابتدا بر عبارت «من غیر تحریف ولا تعطیل ومن غیر تکییف ولا تمثیل» اصرار دارند^۱ و در آن هیچ سخنی از «بلا تجسیم» وجود ندارد. به کارنبردن عبارت «بلا تجسیم» در کلمات آن‌ها بهترین دلیل برای اعتقادشان به تجسیم است. ممکن است گفته شود که میان تمثیل و تجسیم تلازم وجود دارد و زمانی که تشبیه نفی شود، تجسیم نیز نفی خواهد شد؛^۲ در حالی که این توجیه بی‌اساس است و تفاوت میان تمثیل و تجسیم کاملاً آشکار است.

بهترین دلیل برای متفاوت بودن این دو عنوان از یکدیگر، سخن ابن تیمیه است که می‌نویسد: «وفي الجملة الكلام في التمثيل والتشبيه ونفيه عن الله مقام والكلام في التجسيم ونفيه مقام آخر.» و در ادامه تصریح می‌کند که برای نفی تشبیه دلیل قرآنی وجود دارد؛ ولی برای نفی تجسیم، هیچ دلیلی از کتاب، سنت و سلف درباره اثبات و نفی آن وجود ندارد.^۳

بنابراین، قول به تجسیم، امری جدا از تشبیه است، که نزد وهابیت ثابت است.

استفاده از عبارات «بلا تکییف» و نقد و بررسی آن

وهابیون در باب صفات خبری معتقدند خداوند دارای دست، وجه و ... به معنای حقیقی آن است؛ اما آن‌ها علم به کیفیت صفات خداوند ندارند و فقط خود خداوند به آنها علم دارد و به او واگذار می‌کنند. آن‌ها با بهره‌گیری از عبارت «من غیر تکییف» به این نتیجه می‌رسند که کیفیت و چگونگی صفات وارد شده، خبری مجهول است و نباید دست و وجه خداوند را مانند دست و وجه بشر تصور کنیم. اما این چاره‌اندیشی نه تنها کارساز نیست، بلکه مشکل دیگری را نیز ایجاد می‌کند و آن این که کلام الهی را غیرقابل فهم می‌سازد و معماگونه می‌کند؛ زیرا معنای حقیقی وجه و ید، چیزی جز عضو مخصوص جسمانی و مادی، نیست. حال اگر بگوییم معنای حقیقی ید و وجه مقصود است، ولی جسمانی و مادی نیست، از دو حال خارج نیست:

۱. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۳، ص ۱۳۰.

۲. ابن فوزان، صالح، من أعلام المجددین، ص ۳۷.

۳. ابن تیمیه، احمد، درء تعارض العقل والنقل، ج ۴، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.



الف) قائل به مجاز شویم؛ چراکه الفاظی مانند دست، برای همین عضو محسوس، به صورت حقیقت اطلاق می‌گردد و اگر بخواهد بر غیر آن اطلاق شود، استعمال لفظ در غیر ما وضع له می‌باشد که برخلاف مبانی وهابیت است؛ چنان‌که ابوزهره این اشکال را در کتابش به ابن تیمیه وارد کرده و می‌نویسد:

ابن تیمیه الفاظ دست، نزول، قدم، وجه، استواء را بر ظاهرش حمل می‌کند ... این الفاظ در اصل برای امور حسیه وضع شده‌اند و بر غیر آن به صورت حقیقت اطلاق نمی‌شود و فرقی نمی‌کند که این غیر معلوم باشد یا مجهول. پس این استعمال در غیر، مجازی می‌باشد.^۱

ب) بگوئیم دچار نوعی تناقض‌گویی شده‌ایم؛ یعنی از طرفی بگوئیم خداوند حقیقتاً دارای پا می‌باشد، و در عین حال دارای اجزاء نمی‌باشد! آیا جمع بین آن‌ها ممکن است؟ این تناقض‌گویی به روشنی در کلام ابن عثیمین مشهود است. وی در ذیل روایت منتسب به پیامبر در مورد پا گذاشتن خداوند در آتش، در ذیل مسئله چهارم تصریح می‌کند: خداوند حقیقتاً دارای رجل و قدم می‌باشد که مانند رجل مخلوقین نیست و این صفت ذاتی، خبری است که نشان‌دهنده اجزاء برای ماست؛ ولی این اجزاء بودن برای خداوند ممتنع است.^۲

اگرچه در سخنان وهابیت، در کنار اثبات صفات خبری، عبارت «من غیر تکلیف» وجود دارد، ولی با دقت در سخنان آن‌ها به روشنی می‌توان دریافت که آن‌ها به نفی کیفیت هم پایبند نبوده و خدا را متشکل از اجزاء توصیف کرده‌اند؛ چنان‌که ابن قیم پس از نقل اقوال نظریه تجسیم و نفی آن، تصریح می‌کند که ما خداوند را با همه اوصاف کمالی که دارد، متّصف می‌کنیم. اگر لازمه این امر، تجسیم و تشبیه باشد، هیچ اشکالی ندارد؛ چراکه لازمه حق، حق است.^۳

وهابیون به غلط، نظریه اجزاء داشتن پروردگار را به همه مسلمانان نسبت می‌دهند. ابن تیمیه بر این باور است که مذهب جمهور اهل اسلام و دیگر ملل و سلف امت و ائمه آن‌ها، خداوند را با صفات خبری که اقتضای اجزاء و تبعیض دارد، متّصف کرده‌اند.^۴

۱. ابوزهره، محمد، ابن تیمیه حیات و عصره، ص ۲۷۶.

۲. ابن عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی و رسائل، ج ۸، ص ۴۱۴.

۳. ابن قیم جوزیه، محمد، مختصر الصواعق المرسله، ص ۳۹.

۴. ابن تیمیه، احمد، بیان تلبیس الجهمیه، ج ۱، ص ۲۵۱.



مبانی اعتقاد و هابیت به تشبیه و تجسیم

۱. نفی مجاز در قرآن

چنان‌که گفتیم، وهابیون معتقدند نباید آیات و روایات را بر غیر ظاهرش حمل کرد؛ بلکه هر آن‌چه در ظاهر آیات و روایات مطرح شده، همان را می‌پذیریم.^۱ یکی از عمده دلایل آن‌ها، اعتقاد به فقدان مجاز در لغت و قرآن می‌باشد. ابن تیمیه معتقد است که تقسیم الفاظ به حقیقت و مجاز، در کلام متأخران و پس از قرون ثلاثه رواج یافته و هیچ‌یک از صحابه، تابعین، ائمه دین و ائمه لغت، در کلام خود از آن استفاده نکرده‌اند و تنها کسی که از «مجاز» نام برده، ابو عبیده معمر بن مثنی است که در کتابش با عنوان «مجاز القرآن» از آن نام برده است.^۲

ابن قیم در این باره می‌گوید: «مجاز، طاغوتی است که متأخران و معطله برای تعطیل حقایق اسماء و صفات الهی به آن پناه برده‌اند.» وی معتقد است که تقسیم الفاظ به حقیقت و مجاز، تقسیمی اصطلاحی است^۳ که پس از سه قرن نخست پدید آمده و منشأ آن نیز معتزله و جهمیه و متکلمان متأثر از آنان بوده است.^۴

ابن عثیمین، نیز با این‌که بحث مجاز را به تفصیل مطرح می‌کند، ولی در پایان، به سخنان ابن تیمیه و ابن قیم اشاره می‌کند و حق را در کلام ایشان می‌داند.^۵

نقد نظر وهابیت در مورد نفی مجاز

از ادله وجود مجاز، وقوع آن در قرآن است که قائلان به مجاز، از آن نام می‌برند.^۶ البته آیات مجاز فراوان است؛ چنان‌که سیوطی می‌گوید: «عزالدین بن عبدالسلام کتابی در این باره تدوین کرده که من آنرا تلخیص کرده و مجاز الفرسان الی مجاز القرآن

۱. ابن فوزان، صالح، الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد، ص ۱۴۹.

۲. ابن تیمیه، احمد، الإيمان، ص ۷۳ و ۷۴.

۳. ابن قیم جوزیه، محمد، مختصر الصواعق المرسله، ص ۲۸۵.

۴. همان، ص ۲۸۷.

۵. ابن عثیمین، محمد بن صالح، الأصول من علم الأصول، ص ۱۹ الی ۲۲.

۶. ابن عبدالقوی، سلیمان، شرح مختصر الروضة، ج ۲، ص ۲۸.

نامیده‌ام).^۱ برای نمونه در آیه شریفه: «تَأْمُرُهُ هَاوِيَةٌ» مجازاً به «هاویه» که نام جهنم است، اطلاق مادر شده است و این می‌رساند که در جهنم، آتش مانند مادر که تمام امور فرزندش را بر عهده می‌گیرد، کافران را در خود به آغوش می‌گیرد.

در روایت نبوی نیز کاربرد لفظ در غیر موضوع له وجود دارد؛ چنان‌که در صحیح بخاری آمده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَجَدْتُهُ بَحْرًا، يَعْنِي الْفَرَسَ»^۲ که رسول خدا در این روایت بر اسب، اطلاق دریا کرده است.

با این‌که وهابیون معتقدند نه در لغت و نه در قرآن مجاز وجود ندارد و هر چه هست، حقیقت است، ولی می‌بینیم که خود در کلامشان دچار مجازگویی شده‌اند و از آن استفاده کرده‌اند. برای نمونه ابن تیمیه درباره معیت و قرب خداوند به بندگان، چهار نظریه نقل می‌کند و به نظریه چهارم معتقد می‌شود که منظور از معیت، علم خداوند متعال است و این نظر را به ائمه دین نسبت می‌دهد و می‌گوید: ایشان به تمام آنچه در کتاب و سنت آمده، ایمان داشتند و معتقد بودند که خداوند در بالای آسمان‌ها قرار دارد و از مخلوقات دور است و مخلوقات نیز از خدا دورند؛ ولی با این وجود، خداوند با علمش به عموم بندگان و با کمک و تأیید و کفایت با انبیا و اولیا همراه است.^۳

ابن تیمیه در جای دیگری همین نظر را که منظور از معیت، علم است، به احمد بن حنبل نسبت می‌دهد؛^۴ در حالی که می‌دانیم لفظ «مع» در لغت به معنای همراهی و مصاحبت است، نه علم، چنان‌که ابن تیمیه گفته است.

۲. نفی تشابه در صفات خبری

آیات قرآن کریم به «محکم» و «متشابه» تقسیم می‌شود. وهابیون تمام صفات خبری را جزء آیات محکومات می‌دانند؛ چراکه معتقدند هر چه در آیات و روایات وارد شده را بر معنا و مُراد ظاهری اش حمل می‌کنیم.

ابن‌فوزان صفات خبری را جزء آیات محکومات می‌داند و در ردّ کسانی که صفات را

۱. سیوطی، جلال‌الدین، الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۱۲۰.

۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۶۶.

۳. ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج ۵، ص ۱۲۶.

۴. همان، ج ۵، ص ۴۹۶.



تأویل می‌کنند، به آیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» استدلال می‌کنند و می‌گویند: خداوند در این آیه، اسمای حسنی را برای خود اثبات کرده و به مسلمانان امر فرموده که او را با آن نام‌ها بخوانند. اگر معانی این نام‌ها چنان‌که جهیمیه، معتزله و اشاعره گمان کرده‌اند، معلوم نیست، چگونه می‌توان خدا را به آن‌ها خواند؟ همچنین در این آیه، به منکران اسمای الهی وعید عذاب داده شده و کسانی که این صفات را تأویل کنند، در حقیقت آن‌ها را انکار کرده‌اند.^۱

وی معتقد است که بنابر دیدگاه اهل سنت، اسما و صفات الهی، از متشابهات نیست تا معنای آن‌ها به خداوند تفویض شود؛ زیرا اگر چنین باشد، این صفات برای انسان قابل فهم نخواهد بود؛ درحالی‌که خداوند به تدبیر در قرآن امر فرموده و بر فهم و درک آن تشویق کرده است. هرگاه نصوص صفات قابل فهم نباشد و خداوند به فهم آن دستور دهد، خداوند ما را به کاری دستور داده که قادر بر آن نیستیم و خداوند از چنین دستوری منزّه است.^۲

نقد و بررسی

اولاً جمهور مفسرین علمای اهل سنت بر این باورند که صفات خبری جزء آیات متشابه قرآن کریم است؛ چنان‌که أبوزهره بر آن تصریح کرده است.^۳ ثانیاً با این‌که وهابیت به ظاهر بر این باور است که صفات خبری جزء آیات محکمات می‌باشد، ولی در ارتکازات ذهنی خود، آن‌ها را جزء متشابهات می‌دانند و علت این مسئله به دلیل قیودی مانند «من غیر تکییف ولا تمثیل» است که پس از صفات خبری می‌آورند. اگر این آیات از محکمات بود، دیگر نیازی به مانند این قیود نبود. پس معلوم می‌گردد که این آیات، متشابه هستند.^۴

۳. حجیت فهم سلف

یکی از مهم‌ترین مبانی فکری وهابیت، حجّت بودن فهم سلف است. وهابیون در تمام

۱. ابن‌فوزان، صالح، الإرشاد إلى صحیح الاعتقاد، ص ۱۴۴.

۲. همان، ص ۱۵۰.

۳. أبوزهره، محمّد، ابن تیمیة حیاة وعصره، ص ۲۷۹.

۴. حیدری، سید کمال، التوحید عند الشیخ ابن تیمیة، ص ۲۹۶.

مباحث علمی، از جمله در بحث صفات خبری، فهم سلف را بر فهم خلف ترجیح می‌دهند و آنرا اسلم و احکم از فهم خلف می‌دانند. وهابیت در توحید اسماء و صفات الهی، معتقدند که سلف صالح، اسماء و صفات خداوند را همان‌گونه که در کتاب و سنت آمده، بر خداوند اطلاق کرده‌اند و آن‌ها را بر معانی ظاهری‌شان حمل می‌کرده و از تشبیه نیز پرهیز داشتند؛ زیرا صفات خالق، مخصوص و شایسته اوست و صفات مخلوق نیز شایسته و مخصوص اوست و میان این دو شباهتی وجود ندارد؛ همان‌گونه که میان ذات خالق و ذات مخلوق شباهتی نیست.

بنابراین، معانی صفات الهی معلوم است؛ ولی کیفیت و چگونگی آن معلوم نیست و جز خداوند کسی کیفیت آنرا نمی‌داند. به همین دلیل است که وقتی از امام مالک درباره آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ سؤال شد، پاسخ داد: «الاستواء معلوم، والکیف مجهول، والإیمان به واجب، والسؤال عنه بدعة». آنچه وی درباره استوا گفته، در همه صفات الهی جاری است و این امر مورد قبول همه اهل سنت و جماعت است.^۱ از این رو ابن عثیمین در پاسخ این پرسش که در هنگام نزول خداوند، آیا عرش خالی می‌شود؟ اصل این پرسش را بی‌وجه می‌داند و ابتدا پرسش‌کننده را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

آیا تو بر فهمیدن صفات خدا حریص‌تر هستی یا صحابه؟ اگر بگویی من به فهم آن حریص‌ترم، دروغ می‌گویی، و اگر بگویی آن‌ها حریص‌تر بودند، پس شما هم آنچه در این باره انجام دادند را انجام دهید. آن‌ها هیچ‌گاه از پیامبر نپرسیدند که (مثلاً): یا رسول‌الله! وقتی خدا نازل می‌شود، آیا عرش خالی می‌شود؟ این چه پرسشی است که می‌پرسید؟! بلکه بگو خدا نازل می‌شود و ساکت باش. این که عرش خالی می‌شود یا نمی‌شود، چیزی نیست که تو مأمور به تصدیق آن باشی؛ مخصوصاً در امری که مربوط به ذات خدا و صفات اوست؛ چراکه این امر فوق عقول می‌باشد.^۲

از این رو به خوبی اهمیت فهم سلف و حجیت آن در نزد وهابیت فهمیده می‌شود.

۱. ابن‌فوزان، صالح، الإرشاد إلى صحیح الاعتقاد، ص ۱۵۰.

۲. ابن‌عثیمین، محمد بن صالح، مجموع فتاوی ورسائل، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.



بررسی نظر سلف در مورد صفات خبری

وهابیون درباره صفات خبری، مدعی پیروی از سلف هستند و معتقدند که سلف، الفاظ و مفاهیم صفات را بر معنای حقیقی و ظاهری آن‌ها حمل می‌کرده‌اند؛ درحالی‌که در میان سلف، روش‌های گوناگونی وجود داشته است. شهرستانی در کتابش به چند روش اشاره کرده، که عبارتند از:

۱. تشبیه

جماعتی از سلف برای خداوند صفاتی ازلی اثبات می‌کردند و میان صفات ذات و صفات فعل فرقی نمی‌نهادند و نیز صفات خبریه مانند ید و وجه برای خداوند اثبات می‌کردند. برخی از آنها نیز در اثبات صفات برای خداوند، تا حد تشبیه به صفات مخلوقات پیش رفتند.^۱

شهرستانی در جای دیگر به روش حشوئیه از اهل حدیث اشاره می‌کند که در عصر صحابه و تابعین زندگی می‌کردند و روش اثبات و تشبیه را برگزیده بودند. وی گفته است که آنان معتقد شدند، معبودشان دارای اعضا و ابعاض است و انتقال و آمدن، در بالا و در کنار چیز دیگری قرار گرفتن، برای او جایز است و آیاتی را که این مفاهیم در آن‌ها به-کار رفته، بر همان معانی‌ای که در مورد اجسام مقصود است، حمل کردند. همچنین احادیثی را که در آن‌ها برای خداوند صورت، قدم، اصبع و ید اثبات شده، بر معانی متعارف آن در مورد اجسام حمل کردند.^۲

۲. تأویل

عده‌ای از سلف روش تأویل را برگزیدند و آیات متشابه در باب صفات خداوند را بر معانی مجازی آن‌ها حمل کردند؛ چنان‌که شهرستانی گفته است: «عده‌ای از سلف، صفات خبریه را به گونه‌ای که لفظ اقتضای آن را داشت، تأویل کردند».^۳

۳. توقف

برخی دیگر از سلف درباره صفات خبریه راه توقف را برگزیده و گفتند: ما به حکم عقل

۱. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل والنحل، ج ۱، ص ۹۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۳. همان، ج ۱، ص ۹۲.

می‌دانیم که خداوند مثل و مانند ندارد و از طرفی، ما معنای الفاظی که بیانگر صفات خبریه است، مانند «خَلَقْتُ بِيَدِي» و «جَاءَ رَبُّكَ» و مانند آن‌را نمی‌دانیم. ما به فهم و تفسیر معانی این آیات و تأویل آن‌ها تکلیف نشده‌ایم؛ بلکه مکلفیم که به یگانگی خداوند و مثل و مانند نداشتن او ایمان آوریم.^۱ وی سپس از مالک بن انس (م ۱۷۹ق)، احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) و سفیان ثوری (م ۱۶۱ق)، به عنوان پیروان روش توقف و تفویض یاد کرده است.

توحید مسلمانان

وهابیان خود را تنها کسانی می‌دانند که به توحید واقعی دست یافته‌اند و معتقدند نظرشان نظر سلف و اهل سنت می‌باشد. آن‌ها معتقدند اشاعره، ماتریدیه (که اکنون همه اهل سنت را تشکیل می‌دهند)،^۲ معتزله، شیعه و ... به توحید دست نیافته‌اند یا دچار بدعت در توحید شده‌اند. غامدی در کتابش بر کثرت اشاعره و ماتریدیه تصریح کرده و ابن تیمیه و پیروان وی را قلیل معرفی می‌کند.^۳

بنابراین در میان فرقه‌ها و نحله‌ها، فقط وهابیت به حقیقت توحید دست یافته و بقیه فرقه‌ها و گروه‌های فکری اسلام، اعم از حکما و متکلمان و عارفان، اهل ضلال و بدعت می‌باشند! آن‌ها بر این باورند که فقط خودشان اهل سنت واقعی هستند؛ از این‌رو دیگران را از انتساب به این مذهب نفی می‌کنند.

ابن عثیمین درباره تقسیم‌بندی اهل سنت به دو مکتب ابن تیمیه و شاگردانش، و اشاعره و ماتریدیه می‌گوید:

بین این دو مکتب اختلاف آشکاری وجود دارد؛ چراکه در مکتب ابن تیمیه ظواهر اسماء و صفات بر نصوص خود باقی می‌ماند و تنها از تمثیل و تکلیف که پروردگار نفی کرده، نهی می‌شود؛ ولی در مکتب دوم، از حمل نصوص اسماء و صفات بر ظواهرش خودداری می‌کنند. مثلاً در آیه شریفه «بَلَّ يَدَاہُ مَبْسُوطَتَانِ»^۴ مکتب اول حقیقتاً برای خداوند اثبات دست می‌کند؛ ولی مکتب

۱. همان، ج ۱، ص ۹۲ و ۹۳.

۲. زهرانی، علی، الانحرافات العقائدية والعلمية، ج ۱، ص ۶۶.

۳. غامدی، خالد علی المرضی، نقض عقائد الأشاعرة والماتریدية، ص ۷.

۴. سوره مانده، آیه ۶۴.

دوم اثبات دست حقیقی را تحریم کرده و در این که آیا مراد، نعمت یا قوت است، اختلاف دارند.

وی در پایان، کتاب خدا، سنت پیامبر، کلام صحابه و تابعین از سلف امت را میزان برای داوری در اهل سنت واقعی بودن قرار داده است. او ادعا می کند که مکتب اشاعره و ماتریدیه با هیچ یک از دلالت های مطابقی، تضمینی یا التزامی، هیچ یک از معیارهای میزان را ندارد؛ ولی مکتب ابن تیمیه به دلالت صریح یا ظاهری یا اشاره ای، مطابق میزان و معیارهای اهل سنت است. او نتیجه می گیرد که به دلالت روشن، اهل سنت واقعی مکتب ابن تیمیه است و حکم به مساوی بودن این دو مکتب، ظلم و جمع بین ضدین است و از آن جا که ظلم، شرعا و جمع بین ضدین، عقلا ممتنع است، دیگران را از اهل سنت بودن خارج می داند.^۱

نتیجه

با بررسی های صورت گرفته و با توجه به تصریح سخنان وهابیت، معلوم می شود که بین عقیده توحید وهابیت و مسلمانان اختلاف و ضدیت وجود دارد. وهابیون با برحق دانستن مبانی و مناهج خود، به ویژه در توحید اسماء و صفات الهی و باطل دانستن مبانی و مناهج دیگران، خود را اهل سنت واقعی معرفی می کنند و دیگر فرق اهل سنت را به دلیل نپذیرفتن مناهج آنها از دایره اهل سنت خارج می دانند. مبانی و مناهج آنها در باب صفات خیری نتیجه ای جز گرفتار شدن در عقیده تجسیم و تشبیه ندارد. از این رو حتی وهابیون معاصر برای رفع اتهام از قول به تجسیم و تشبیه، مجبور شده اند با حفظ سخنان و افکار بزرگانشان در دفاع از خود، دست به قلم ببرند؛ ولی در مقابل، مسلمانان برای حفظ توحید واقعی، از همان ابتدا در برابر اعتقاد آنها قیام کرده و با آن مقابله کرده اند.



۱. ابن عثمان، محمد بن صالح، فتاوی آرکان الإسلام، ص ۶۶، الی ۶۸.

منابع

١. ابن تيمية، احمد، الإيمان، تحقيق: محمد ناصرالدين الألباني، عمان: نشر المكتب الإسلامي، چاپ پنجم، ١٤١٦ق.
٢. ابن تيمية، احمد، الجواب الصحيح لمن بدل دين المسيح، تحقيق: على بن حسن، عبدالعزيز بن إبراهيم، حمدان بن محمد، عربستان: نشر دارالعاصمة، چاپ دوم، ١٤١٩ق.
٣. ابن تيمية، احمد، بيان تلبیس الجهمية في تأسيس بدعهم الكلامية، تحقيق: مجموعة من المحققين، عربستان: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، چاپ اول، ١٤٢٦ق.
٤. ابن تيمية، احمد، درء تعارض العقل والنقل، تحقيق: محمد رشاد سالم، عربستان: نشر جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ دوم، ١٤١١ق.
٥. ابن تيمية، احمد، شرح العقيدة الأصفهانية، تحقيق: محمد بن رياض الأحمد، بيروت: نشر المكتبة العصرية، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٦. ابن تيمية، احمد، شرح حديث النزول، بيروت: نشر المكتب الإسلامي، چاپ پنجم، ١٣٩٧ق.
٧. ابن تيمية، احمد، مجموع الفتاوى، تحقيق عبدالرحمن بن محمد بن قاسم، مدينة نويه: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، ١٤١٦ق.
٨. ابن تيمية، احمد، منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية، تحقيق محمد رشاد سالم، عربستان: جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
٩. ابن حمدان، احمد، نهاية المبتدئين في أصول الدين، تحقيق ناصر بن سعود بن عبدالله السلامة، رياض: نشر مكتبة الرشد، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
١٠. ابن خلدون، عبدالرحمن، تاريخ ابن خلدون، تحقيق: خليل شحادة، بيروت: دارالفكر، چاپ دوم، ١٤٠٨ق.
١١. ابن عبدالقوى، سليمان، شرح مختصر الروضة، تحقيق: عبدالله بن عبدالمحسن التركي، بيروت: نشر مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
١٢. ابن عبدالوهاب، محمد، كتاب التوحيد، تحقيق عبدالعزيز بن عبدالرحمن السعيد وغيره، رياض: نشر جامعة الأمام محمد بن سعود، بی تا.
١٣. ابن عثيمين، محمد بن صالح، الأصول من علم الأصول، رياض: دار ابن الجوزي، ١٤٢٦ق.
١٤. ابن عثيمين، محمد بن صالح، شرح الأربعين النووية، رياض: نشر دارالثريا، بی تا.
١٥. ابن عثيمين، محمد بن صالح، شرح العقيدة الواسطية، تحقيق: سعد فواز الصميل، رياض: دار ابن الجوزي، چاپ پنجم، ١٤١٩ق.



١٦. ابن عثيمين، محمد بن صالح، فتاوى أركان الإسلام، رياض: دارالثريا، چاپ اول، ١٤٢٤ق.
١٧. ابن عثيمين، محمد بن صالح، مجموع فتاوى ورسائل فضيلة الشيخ محمد بن صالح العثيمين، رياض: دارالثريا، ١٤١٣ق.
١٨. ابن فوزان، صالح، الإرشاد إلى صحيح الاعتقاد والرد على أهل الشرك والإلحاد، عربستان: دار ابن الجوزي، چاپ چهارم، ١٤٢٠ق.
١٩. ابن فوزان، صالح، من أعلام المجددين، رياض: دارالمؤيد، چاپ اول، ١٤٢١ق.
٢٠. ابن قيم جوزيه، محمد، مختصر الصواعق المرسله على الجهمية والمعطلة، تحقيق: سيد إبراهيم، قاهره: دارالحديث، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٢١. ابوالفداء، إسماعيل، المختصر في أخبار البشر، قاهره: المطبعة الحسينية المصرية، چاپ اول، بی تا.
٢٢. أبوزهرة، محمد احمد مصطفى، ابن تيمية حياته وعصره، آراؤه وفقهه، قاهره: دارالفكر العربي، بی تا.
٢٣. باقلاني، أبو بكر، تمهيد الأوائل في تلخيص الدلائل، تحقيق: عمادالدين أحمد حيدر، لبنان: مؤسسة الكتب الثقافية، چاپ اول، ١٤٠٧ق.
٢٤. بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح بخارى، تحقيق محمد زهير بن ناصر، بيروت: دار طوق النجاة، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٢٥. بريكان، ابراهيم، منهج شيخ الاسلام ابن تيميه فى تقرير عقيدة التوحيد، رياض: دار ابن قيم، چاپ اول، ١٤٢٥ق.
٢٦. بن جبرين، عبدالله، التعليقات على متن لمعة الاعتقاد، رياض: دارالصمعي للنشر، چاپ اول، ١٤١٦ق.
٢٧. تميمي، عبدالواحد بن عبدالعزيز، اعتقاد الإمام المنبل أحمد بن حنبل، تحقيق: ابى المنذر النقاش أشرف صلاح على، بيروت: دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٢٢ق.
٢٨. حسيني، جميل حليم، البرهان المبين في ضوابط التكفير المعين، بيروت: نشر شركة دارالمشريع، ١٤٣٣ق.
٢٩. حصنى الدمشقي، أبو بكر، دفع الشبه عن الرسول ﷺ والرسالة، بتعليق الأمام الكوثري، بتحقيق جماعة من العلماء، قاهره: دار إحياء الكتاب العربي، چاپ دوم، ١٤١٨ق.
٣٠. حيدري، سيد كمال، التوحيد عند الشيخ ابن تيميه، لبنان: نشر مؤسسة الهدى، ١٤٣٤ق.
٣١. دويش، أحمد بن عبدالرزاق، فتاوى اللجنة الدائمة للبحوث العلمية والإفتاء، رياض: نشر

رئاسة إدارة البحوث العلمية والإفتاء، بي.تا.

٣٢. زهراني، علي بن بخيت، الانحرافات العقائدية والعلمية في القرنين الثالث عشر والرابع

عشر وآثارهما في حياة الأمة، مكة مكرمه: دارالرسالة، بي.تا.

٣٣. سيوطي، جلال الدين، الاتقان في علوم القرآن، تحقيق: محمد ابوالفضل إبراهيم، القاهرة: الهيئة

المصرية العامة للكتاب، ١٣٩٤ق.

٣٤. شهرستاني، محمد بن عبدالكريم، الملل والنحل، القاهرة: نشر مؤسسة الحلبي، بي.تا.

٣٥. عسقلاني، ابن حجر، الدرر الكامنة، بيروت: دار إحياء التراث العربي، بي.تا.

٣٦. عسقلاني، ابن حجر، فتح الباري شرح صحيح البخاري، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٧٩ق.

٣٧. غامدي، خالد على المرضي، نقض عقائد الأشاعرة والماتريدية، رياض: دار أطلس

الخضراء، چاپ اول، ١٤٣٠ق.

٣٨. غصن، عبدالله، دعاوى المناوئين لشيخ الإسلام ابن تيمية عرض ونقد، عربستان: دار

ابن الجوزي، چاپ اول، ١٤٢٤ق.

٣٩. قضاى عزامى شافعى، سلامه، فرقان القرآن بين صفات الخالق وصفات الأكوان،

بيروت: دار إحياء التراث العربي، بي.تا.

٤٠. هيثمي، ابن حجر، حاشية العلامة ابن حجر الهيتمي على شرح الإيضاح في مناسك

الحج للإمام النووي، بيروت: دارالحديث للطباعة والنشر، بي.تا.

